

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به آیهی شریفه‌ی تجارت بود برای عدم صحت بیع فضولی حتی بعد الاجازة.

تقریب استدلال به این آیهی شریفه برای بطلان به وجوهی است. وجه اول این بود که این آیه به مقتضای
استثنائی که در آن هست دلالت بر حصر می‌کند که سبب صحیح برای معامله تجارة عن تراض هست. و در باب
فضولی ما تجارة عن تراض نداریم. یعنی تجارتی که نشأ من التراضی نداریم. بلکه اگر هم داشته باشیم فوق آن
این است که در بقاء مقرون به تراضی می‌شود نه این که ناشی از تراضی باشد.

خب از این تقریب جواب‌هایی داده شده بود که دیروز متعرض شدیم. جواب شیخ اعظم بود که این دلالت بر
حصر نمی‌کند چون استثناء منقطع است. جواب داده شد از این. جواب دوم این بود که این عن تراض منکم خبر
بعد الخبر است حالا یا استظهاراً یا احتمالاً و علی کلا التقدیرین نمی‌شود به این آیهی شریفه استدلال کرد.

دیروز این جور بیان کردیم که مراد شیخ اعظم کأنّ این ست که الا أن تكون تجارة عن تراض منکم. مگر این که
حالا آن تصرفات.... این ضمیر الا أن تكون به تصرفات برمی‌گردد؟ به اموال برمی‌گردد؟ خود این‌ها هم یک
بحث‌هایی دارد که سابقاً ظاهراً این‌ها را متعرض شدیم. آن اموال تجارت است یا آن اموال عن تراض است؟ یا
نه آن تصرفات، آن اکل تصرفات شما تجارة عن تراض است یا تجارت است یا عن تراض است؟ که بیش تر به
ذهن می‌آید که تصرفات مقصود باشد.

خب جواب داده می‌شود که این تجارة باشد درست است، عن تراض منکم هم باشد درست است. و در مانحن
فیه حالا دو تقریب می‌شود گفت. یکی را دیروز عرض کردیم و یکی را هم امروز عرض می‌کنیم که تکمیل
بشود تقریرات که تجارت قید ندارد. آن که دیروز عرض کردیم این بود که تجارت قید ندارد. این آیه می‌فرماید
که نجارت اگر بود این صحیح است. منتها نمی‌توانیم به اطلاق آن اخذ بکنیم به آن قرینه‌ی لبّیه یک قیدی دارد
آن قید آن این است که بالاخره مرتبط با شما باشد. و با اجازه ارتباط پیدا می‌کند. یا نه بگوییم صحت فضولی را
از راه تجارتش نمی‌خواهیم درست کنیم از آن عن تراض منکم درستش می‌کنیم. که این نقل و انتقال بالاخره با
تراضی شما دارد انجام می‌شود دیگر. عن تراض منکم. که ظاهراً محقق خوئی این جوری تقریب کردند. یعنی ما
می‌گفتیم همان کلمه‌ی تجارت صادق است. ولی با آن تنمیم. خود شیخ اعظم شاید عبارت‌شان این جوری هست

«فیکون المعنی» بنابراین که خبر بعد الخبر باشد «فیکون المعنی الا أن یکون سبب الاکل تجارة و تكون عن تراضٍ و من المعلوم أن السبب الموجب لحلّ الاکل فی الفضولی إنما نشأ عن التراضی» این یکی. «مع أن الخطاب لملاک الاموال و التجارة فی الفضولی إنما تصیر تجارة المالك بعد الاجازة»

پس بنابراین مجموعاً سه بیان شد. یک: به کسی که استدلال کرده بود به این آیه برای بطلان و این که می گفت فقط سبب منحصر استفاده می شود از آیه ی شریفه که سبب منحصر تجارة عن تراض منکم هست. سه تا جواب داده می شود الی هنا. یک: این که این استثناء منقطع است پس حصر دلالت نمی کند. یک فردی را دارد ذکر می کند نه این که تنها این فرد. این بنابراین که بگوییم حصر را دلالت نمی کند. اگر هم حصر را دلالت بکند می گوییم دو چیز را قرار داده یکی تجارت و یکی عن تراض. تجارت حالا این جا. پس تجارت را می گوید درست است عن تراض هم می گوید درست است و در مورد فضولی بعد الاذن این می شود تجارت برای اصیل. با اذن و با اجازه اش می شود تجارت او. این یک راه.

یک راه این است که بگوییم نه با اذن تجارت، تجارت آن نمی شود. که راه امام است. با اذن، اجزت که آن تجارت من نمی شود. بلکه ایشان اگر قبلاً یادتان باشد می فرمودند اصلاً توی واقعیت و ماهیت اجازه خوابیده که آن ما من نیست. می گوید آن را که مال من نیست اجازه اش می کنم. آن را تنفیذ می کنم یعنی دارم فرض می کنم مال دیگری هست از کسی دیگر صادر شده. من دارم آن را تنفیذ می کنم نه این که با این کار آن را مال خودم می کنم. نه این اصلاً ما او نمی شود. حالا شیخ که فرمود مال خودش می شود خب خیلی ها هم همین جور می گفتند. می گفتند اجازه موجب می شود که آن عقد منسوب بشود به شخص. یا این که آن را ...

پس یا این که با اذن و اجازه ی بعد می شود تجارت او و یا این که بگوییم نه تجارت، تجارت او نمی شود ولی فرموده تجارت باشد کفایت می کند. به قرینه ی لبی این اطلاق تقیید می شود و دست از آن برداشته می شود آن مقداری را که دلیل داریم که باید دست از آن برداریم آن جایی است که هیچ ربطی نداشته باشد به این آقا و اجازه نکرده باشد. آن جایی که اجازه کرده باشد. این هم جواب دوم است.

جواب سوم این است که بنابراین که خبر بعد الخبر باشد. می گوییم عن تراض هست دیگر. این که الان این تصرف در آن می خواهد بکند و این مال به او منتقل شده این تراض هست. عن تراض هست دیگر. نشأت گرفته از رضایت این دو تا.

س: آن اشکالی که به آقای خویی داشتید؟؟ هنوز هم دارید؟

ج: بله داریم. آن را آقای خوئی قدس سره.

س: ???

ج: بله. مقصود شیخ اعظم این نیست که... و الا فرقی نمی‌کند که اگر آن جور می‌خواست بفرماید. آقای خوئی معنا کرده بودند اگر خبر بعد الخبر گرفتیم یعنی مفاد آیه این می‌شود آن تصرفات شما باید دو تا قید داشته باشد. س: هر دو را وصف یک چیز دیگری گرفته بوده.

ج: هر دو وصف یک چیز دیگر. این قید این نیست ولی هر دو قید یک چیز دیگری هستند. ایشان این جوری معنا کرده بود.

یک راه چهارمی هم غیر از این سه تا که گفته شد وجود دارد که شاید از منیة الطالب مرحوم محقق نائینی، تقریرات بحث ایشان استفاده می‌شود و آن این است که تجارت اسم چی هست؟ تجارت ایشان فرموده اسم آن نقل و انتقال مسببی هست. این که می‌گوید بعث و آن می‌گوید اشتریت، این تجارت نیست. تجارت آن نقل و انتقال مسببی است که با این انشاء می‌شود. تجارت اسم آن هست. وقتی اسم آن شد آن در باب فضولی حاصل نیست. با چی حاصل می‌شود؟ با اجازه. پس درست است که بگوییم تجارت عن تراض هست. یعنی نشأ من التراضی. ما قبول می‌کنیم می‌گوییم این قید است برای تجارت است می‌گوید تجارة عن تراض، اما تجارت یعنی چی؟ شما می‌گویید که این تجارت مقرون است، نه آقا تجارت چی هست که مقرون است؟ این انشاء درست است. این مقرون شد اما این که تجارت نیست. تجارت چیه؟ آن مسبب است. آن که نبوده. با بعد از این اجازه است که آن مسبب درست می‌شود پس آن مسبب نشأ عن التراضی.

س: تا قبلش مقرون؟؟؟

ج: کی مقرون بود؟ نه تجارت، آن سبب مقرون بود. یعنی با اجازه‌ی من آن سبب مقرون می‌شود. تا آن زمان مقرون نبوده. با اجازه‌ی من سبب مقرون می‌شود. سبب که مقرون شد حالا آن که اسمش تجارت هست از بعد از این نشأت می‌گیرد از این که من مقرون کردم رضایتم را به این انشاء به این عقد، آن موقت نشأت درست می‌شود. از این نشأت می‌آید. تا این نبود، نبود که. این مثل چه می‌ماند؟ این مثل جزء اخیر علت تامه می‌ماند. که تا جزء اخیر آمد آن معلول ترشح می‌کند تنشی پیدا می‌کند. این جا هم همین جور است. شما تا رضایت مالک و اصیل آمد، تا این آمد تجارت تنشی پیدا می‌کند تحقق پیدا می‌کند. این تجارت است.

س:؟؟؟

ج: حالا فعلاً حرف ایشان.

حالا این مطلب را از عبارتی که امام نقل می‌کنند این جا می‌گویند «و ما قیل» آخر اول می‌گفت «فإن الظاهر منه» یعنی از تقریب استدلال به آیه. «فإن الظاهر منه لزوم كون التجارة ناشئة عن الرضا و لازم الحصر بطلان التجارة التي لم تنشأ منه و ما قیل» و ما قیل می‌خواهد در مقام کسی بخواهد این جوری جواب بدهد. «و ما قیل من أن التجارة عبارة عن النقل و الانتقال المسببی و هو حاصل بالاجازة و مقارن للرضا این غیر مرضی» بعد

آدرس داده و ما قیل را به منیة الطالب، جلد یک صفحه‌ی ۲۲۰. و الا من خودم به منیة الطالب مراجعه نکردم. ولی از کلامی که دارند نقل می‌کنند این جور فهمیده می‌شود. چیز ظاهر و صلاح و دقیق هم هست که ما بگوییم تجارت اسم آن هست آن هم که تا حالا نبوده که. الان با رضای ما تازه آن درست می‌شود. پس آن نشأ از این. بله مقرونیت با سبب است. اما مسبب که نبود. این سبب ناقص بود. جزو اخیر علتش می‌آید به آن می‌چسبد که رضایت باشد بعد نشأ از آن مسبب. این درست است که بگویید نشأ من الرضا. این تجارت نشأ من الرضا. خب این هم حرف آقای نائینی هست.

آقای امام قدس سره الشریف این جوری جواب دادند. فرمودند «غیر مرضی، فَإِنَّ الْإِجَازَةَ لَيْسَتْ التَّجَارَةُ وَ لَا نَاقِلَةٌ بَلْ بِالْإِجَازَةِ يَصِيرُ انْتِشَاءُ النِّقْلِ سَبَبًا حَقِيقَةً بَعْدَ مَا كَانَ سَبَبًا انْتِشَاءً فَالْإِجَازَةُ عِبَارَةٌ أُخْرَى عَنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَارَكَ اللَّهُ فِي صَفْقَةِ يَمِينِكَ» که در روایت عروه‌ی بارقی بَارَكَ اللَّهُ فِي صَفْقَةِ يَمِينِكَ.

س: مگر آن نمی‌خواست بفرماید که اجازه جزء اخیر علت تامه است؟

ج: ما این جور معنا کردیم عبارت را. حالا ما می‌گوییم عبارت را که شما نقل کردید ما این را داریم از آن می‌فهمیم حالا این چه اشکالی هست که شما می‌فرمایید؟

س: ???

ج: ایشان اجازه مگر گفت؟ نگفت اجازه که تجارت است. ایشان گفت تجارت اسم آن مسببی هست. آن مسببی که تا حالا نبوده که. تازه اجازه که می‌آید آن مسبب که اسم آن تجارت هست دارد درست می‌شود. پس آن نشأ از این. مطلبی که خود ایشان نقل کردند از آقای نائینی که ظاهر آن را این جوری می‌فهمیم. نمی‌دانم چه جور این اشکال به آن می‌خورد؟ ایشان که فرمود که اجازه تجارت است.

س: یعنی می‌شود این جوری اشکال کرد که مسبب ???

ج: بله آن اشکال دیگری هست. شما بگویید آقا این چه حرفی هست که شما می‌زنید؟ تجارت که آن نیست. آن مسبب از تجارت است. نتیجه‌ی تجارت است. یعنی با تجارت آن حاصل می‌شود با تجارت من مالک می‌شوم. تجارت سبب است.

«و بعبارة أُخْرَى إِنَّ الْإِجَازَةَ لَيْسَتْ بِنَاقِلَةٍ بَلْ مُوجِبَةٌ لِكُلِّ عَمَلٍ غَيْرِ سَبَبٍ وَاقِعِيًّا فَالرِّضَا إِنَّمَا هُوَ بِالْعَقْدِ الْحَاصِلِ مِنَ الْغَيْرِ وَ لَا يُوجِبُ ذَلِكَ أَنْ يَصِيرَ الْمَجِيزُ تَاجِرًا وَ عَقْدُ الْغَيْرِ عَقْدُهُ» من گمان می‌کنم که ایشان این را که نقل کردند شاید توی ذهن شریف‌شان آن حرف‌هایی بوده که می‌گویند که فلان و این‌ها شاید مثلاً این‌جا را نوشته بودند این ما قیل‌شان را، بعد که خواستند اضافه بکنند فاصله شده بوده خیال کردند آن ما قیل آن بوده مثلاً. و این واضح هست که این به آن نمی‌خورد.

خب این هم پس راه چهارم بود که می‌خواهیم جواب بدهیم به این بیان. حالا ما چون خودمان هم مراجعه نکردیم به منیّه الطالب. اگر منیّه الطالب این را فرموده باشد. منتها اشکال بر سر همین است که این که شما بگویید این تجاره عن تراض هست تجارت اسم است برای آن مسبب، نه برای این. برای خود این عقد نیست این بین نیست مبین هم نیست اگر نگوییم که خلاف آن هست. خب این هم راه چهارمی است جوابی است که از آن داده شده است. این تقریب اول.

تقریب دوم چه بود؟ این بود که از راه مفهوم وصف بیاییم جلو. که بالاخره فرموده تجاره عن تراض، بگوییم استثناء منقطع است نمی‌دانم مفهوم ندارد و حصر دلالت نمی‌کند ولی شارع فرموده تجاره عن تراض منکم این سبب است و ما در مورد چیز تجاره عن تراض نداریم.

حب جواب از این سخن را شیخ اعظم در این تنقیح شیخ اعظم فرموده وصف مفهوم ندارد. پس بنابراین این تقریب هم تقریب باطلی است چون وصف مفهوم ندارد. «ثمّ إنّّه قدس سره آورد علی الوجه الثانی من الاستدلال تارةً بأنّه لا مفهوم للوصف كما یبناه فی محله و أخرى بأنّ کون عن تراض وصفاً غیر معلوم إذ لعلّه خبر بعد خبر» بعد ایشان اشکال می‌کنند آقای خوئی قدس سره، می‌گویند «و کلا الوجهین نظر أمّا الاول» که می‌فرماید وصف مفهوم ندارد «فلأنّه و إن لم یکن للوصف مفهوم الا أنّ ذلک لا یجری فی المقام لأنّه تعالی فی مقام التحدید و لا ینبغی الاشکال فی إنّما یعطى به فی الکلام فی مقام التحدید یدلّ علی انتفاء الحکم عند انتفاء نظیر قوله علیه السلام فی جواب سائل أمّا لا ینفعل بالملاقات کرّ من الماء» سائلی آمده می‌گوید آقا چه آبی هست که نجس نمی‌شود؟ منتجس نمی‌شود؟ حضرت فرمودند کرّ من الماء. شما می‌توانید این جا بگویید این کرّ من الماء مفهوم ندارد؟ در مقام تحدید است دیگر، می‌خواهد بگوید آن چیزی که این حرفی که تو به آن می‌گویی نجس نمی‌شود چی هست؟ در این مقام می‌فرماید این یک چیز را ذکر می‌کند ظاهراً این است که این غیر از این نه دیگر. یک وقت ابتداء می‌فرمود که «الکرّ من الماء لا یتنجّس»، نه مثل «فی الغنم السائمة زکاء»، خب ممکن است که فی المعلوفه هم زکات باشد. حالا این را چون مورد احتیاج الان بوده این را فرموده.

س: همین جور که مفهوم ندارد که.

ج: چرا دیگر، غیر کر؟؟

س: آب چاه و مطر و

ج: خب نه اگر

س: می‌خواهم بگویم همین علامت این است که ممکن است که یک حرف توی آن اضافی باشد. و الا اگر غیر کر من الماء....

ج: نه مفهوم دارد تخصیص می‌خورد مثلاً.

عرض می‌کنم به این که این جا توی عبارت شیخ اعظم مفهوم وصف بیان نشده. احتمالاً تحدید بیان شده. در عین حال ایشان فرموده که سیاق تحدید هم این جور نیست که مطلقاً مفهوم داشته باشد. در جایی است که یک فایده‌ی دیگری تصور نشود برای.... عبارت شیخ این است بعد از ذکر آیه می‌فرماید «دلّ بمفهوم الحصر أو سیاق التحدید علی أنّ غیر التجارة عن تراض أو التجارة لا عن تراض غیر مبیح لأکل مال الغير و إنّ لحقه الرضا و من المعلوم أنّ الفضولی غیر داخل فی المستثنی» چون رضایتی نیست. بعد فرموده «و فیہ أنّ دلالتہ علی الحصر ممنوعه لا تقطاع الاستثناء و اما سیاق التحدید الموجب لثبوت مفهوم الغير فهو مع تسلیمه مخصوص بما إذا لم یکن للکید فائده أخرى ککونه وارداً مورد الغالب کما فی ما نحن فیہ و فی قوله تعالی وَ رَبَّائُکُمُ اللَّائِیْ فِی حُجُورِکُمْ» ایشان هم مفهوم تحدید را توجه می‌دهد نه مفهوم وصف. چون آن مفهوم وصف بما أنّه وصف که در مقام تحدید نباشد آن خیلی... خب معمولاً توی اصول گفتند که مفهوم ندارد الا من شدّ مثلاً. اما مفهوم تحدید مورد قبول است. شیخ هم این جا... فلذا آن تقریب را فرموده که وصف است این جا. نه سیاق تحدید فرموده ولی در عین حال نظر شریف ایشان این است. که إذا لم یترتّب علیہ فائده دیگری، و در مانحن فیہ می‌گوید حصر، چون غالب تجارة عن تراض هست از این جهت. مثل «وَ رَبَّائُکُمُ اللَّائِیْ..» چون معمولاً ربیبها در حجور شوهر جدید هستند چون از مادرش که جدا نمی‌شود همراه او معمولاً می‌آید فرموده «رَبَّائُکُمُ اللَّائِیْ فِی حُجُورِکُمْ» (نساء، ۲۳)

حالا این بحث اصولی که آیا در مقام تحدید هم همین جور هست یا ... این دیگر مبحث اصولی. فقط می‌خواستم این را عرض کنم که حالا بحسب این تنقیح، حالا من مصباح الفقاهه را مراجعه نکردم این جای تنقیح هم همین با محاضرات یکی هست این جا از جاهایی بوده که تنقیح نداشته و از محاضرات گرفتند برای تکمیل تنقیح. عبارات آن مثل هم هست. یک بخشی هست که این جوری هست. در مصباح الفقاهه نمی‌دانم که آن جا چه جوری تعبیر فرمودند.

س: مع تسلیمیه در عبارت شیخ ???

ج: یعنی قبول بکنیم مفهوم تحدید را.

س: مفهوم تحدید یا مفهوم قید را؟

ج: نه چون این جا همین است دیگر. «أما سیاق التحدید الموجب لثبوت مفهوم الغير فهو» فهو برمی‌گردد به چی؟ به همین سیاق التحدید دیگر.

س: آن وقت اشکال کردند این جا دیگر. که اگر سیاق تحدید باشد قطعاً مفهوم دارد.

ج: خب شیخ می‌گوید که نه. می‌خواستم همین را بگویم. می‌خواستم این مطلب اصولی را این جا توجه بدهم که شیخ حتی در مفهوم تحدید، که قید در مقام تحدید ذکر بشود می‌گوید آن جا هم ما وقتی می‌گوییم اگر قبول کنیم

که مفهوم دارد که یک فایده‌ی دیگری بر این مترتب نباشد. اگر فایده‌ی دیگری بر آن مترتب است نه. که این یک نظر اصولی است که از شیخ استفاده می‌شود. پس اولاً شیخ به تحدید توجه داشته. فلذا خودش هم فرموده سیاق تحدید، آن جوری که در آن جا نقل شده که مفهوم وصف، بعد ما اشکال کنیم که آقا ما که وصف نمی‌گوییم. ما از یک راه دیگر داریم می‌گوییم.

یک جواب دیگری هم ببینیم می‌توانیم بدهیم طبق نظر شریف آقای خوئی که چرا نفرموده این جا؟ که ایشان قائل هستند به این که وصف مطلقاً یک مفهومی دارد. بله آن مفهومی که توی اصول گفته می‌شود که بخواهد بگوید از غیر مورد وصف بالمره حکم منتفی است نه. ولی این را دلالت می‌کند که معلوم می‌شود که این حکم طبیعت نیست اگر مال طبیعت بود این قید را برای چه می‌آوریم؟ اگر گفت مثلاً أكرم العالم العادل، اگر واقعاً وجوب اکرام مال عالم است مال طبیعت عالم است برای چه می‌آییم می‌گوییم اکرم العالم العادل؟ این که عادل را می‌آوریم معلوم می‌شود که یک غیر عادل‌هایی هستند که فی الجملة که طبیعت این حکم را ندارد. یک غیر عادل‌هایی پیدا می‌شود که عالم هستند ولی باز وجوب اکرام ندارند. و الا گفتن نداشت. س: حالا یکی مرتکب کبیره است.

ج: بله.

حالا در ما نحن فيه می‌فرماید تجارة عن تراض درست است. معلوم می‌شود که نفس التجارة به درد نمی‌خورد. خب پس بنابراین از این استفاده نمی‌کنیم که نفس التجارة به درد نمی‌خورد. اما حالا آن که به درد نمی‌خورد چی هست؟ را که معلوم نمی‌کند که شما بخواهید به این استدلال بکنید. بنابراین روی مبنای خود ایشان اگر مفهوم وصف گرفتیم این جور هم می‌توانند جواب بدهند. به مستدلّ به بطلان. بگوید نه آقا این فی الجملة از آن استفاده می‌شود که آن جایی که این وصف نیست باطل است. اما آن کجاست؟ شاید جایی باشد که رضایت هم نباشد ملحق به رضا نشود به اجازه نشود شاید این جوری بوده.

س: یعنی استدلال ما ناتمام می‌شود دیگر؟

ج: بله جواب درست می‌شود یعنی می‌خواهم بگویم روی مفهوم وصف هم بگوییم تحدید هم نگیریم روی مبنای آقای خوئی جواب می‌شود داد.

خب آن این جا اگر آن حرف آقای نائینی را هم بپذیریم باز می‌آیند. که تجارة عن تراض با وصفش درست می‌شود مفهوم وصف هم بگیریم این درست می‌شود. مگر این که آن جوابی که آن جا دادیم این جا هم بدهیم. این جواب مال مفهوم وصف.

بعد مرحوم امام قدس سره در این جا جوابی که می‌دهند این است که ما اگر بپذیریم که این وصف هست. تقیید هم هست. تجارة عن تراض منکم. اما در عین حال استدلال مستدل که برای بطلان بیع فضولی به این آیه ناتمام

است. چرا؟ برای لما ذکرنا سابقاً. چی گفتیم قبلاً؟ گفتیم متفاهم از این آیهی شریفه در بخش مستثنی و مستثنی منه این است که این که فرموده «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره، ۱۸۸) علت آن بطلان هست باطل بودن آن هست. که لا نقاش در این که عرف این را می فهمد دیگر. چرا می گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؟ چون باطل است. وقتی «لَا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» که می فرماید به قرینهی مقابله می فهمیم پس این بخاطر این درست است که باطل نیست یعنی حق است.

پس بنابراین عرف از این آیه چه می فهمد؟ این را می فهمد که شارع می گوید تصرفات و معاملات باطل را رها کنید معاملات حق را بجا بیاورید. می توانید. اگر تجارة عن تراض ذکر شده از باب یک مصداق متعارف کثیر الوقوع از آن هست. نه این که می خواهد منحصر در این بکند که ملاک از این آیه فهمیده می شود معامله ی باطل نه. معامله ی حق درست. و ملاک ... پس اگر تجارة عن تراض را گفته درست است. برای این که حق است. و علت هم معمّم و مخصّص هست دیگر. پس هر حقی وجود داشت می شود بر اساس آن تصرف کرد. و ملاک و در فهم این که چی حق هست و چی باطل است؟ عرف هست. فلذاست که ایشان فرمودند که «لكن الختم سهل بعد ما عرفت سابقاً من أنّ المتفاهم من المستثنى منه أنّ الباطل علّةٌ لحرمة أكل الأموال بالباطل و فی مقابله التجارة عن تراض لكونها حقاً خارجةً عنه فأكل المال بالباطل منهيٌّ عنه لأجل كونه باطلاً و بمقتضى المقابلة الاكل بالتجارة عن تراض غير منهي عنه لكونها حق و العلّة تعمّم و تخصّص» خب تجارة عن تراض حق هست پس می شود اگر یک چیز دیگری هم حق بود می شود. مثل همین که فضولی بوده آمده اجازه کرده. چیزهای دیگر هم ... حتی گفتیم قبلاً هم فرمودند مضاربه و مضارعه و همه ی این ها را می شود درست کرد که ما گفتیم با این اگر تمام بشود معاملات شخصیت های حقوقی و این ها هم با همین آیه درست می شود چون حق عرفی است. «و العلّة تعمّم و تخصّص و تشخیص الحق و الباطل عرفی»

بنابراین «و لا شك في أنّ التجارة المرضی بها سواء كان سابقاً أو مقارناً أو لاحقاً حقاً، و لا شك في أنّ التجارة المرضی بها حق» عرف می گوید این حق هست دیگر.

س: یعنی و لو آن سیره را ما انکار بکنیم ولی حق هست؟

ج: یک سؤالی هم این جا هست که از این طرف می گوییم ما نمی دانیم؟؟؟

خب خودشان یک اشکالی را مطرح می کنند. می گویند که خب درست است که عرف ملاک حق و باطل هست اما جایی که شارع تخطئه نکرده باشد عرف را. این جا شاید با این که می فرماید تجارة عن تراض می گوید باشد یعنی تجارتی که نشأ عن التراضی، می خواهد تخطئه کند بگوید نه آن جایی که عن التراضی لم ينشأ بی خود می گویند که حق هست. می فرماید این مطلب کمال السقوط هست. «و احتمال أن تكون الآية الكريمة بصدد

تخطئة العرف فی تشخیص الحق و أنّ التجارة المقارنة للرضا حق فقط و الباقي» مثل باب فضولی مثلاً «باطل»
بحکم الشارع و تخطئة للعرف فی کمال السقوط»

کاش بیان می فرمودند که فی کمال السقوط چه جوری است. که از این استیناف بعد از این که از باب مثال راه دارد که از باب مثال دارد گفته می شود همان طور که قبلاً هم می فرمودند معلوم می شود که از باب مثال گفته شده. چون ملاک به قرینه ی مقابله می فهمیم که حق هست. عرف هیچ وقت از این نمی فهمد یعنی نمی شود با این خدای متعال اراده کرده باشد. تخطئه ی عرف را. چون از این تخطئه نمی فهمد. بلکه از مثالیت می فهمد. و می گوید که ملاک این است چون حق است.

س: اصلاً قوام استدلال شان به همین بود دیگر.

ج: که این حق است. بله حق است.

یعنی به قرینه ی مقابله او می گوید که انجام ندهید چون باطل است. این را که می گوید معلوم می شود چون این حق است. پس حق ملاک هست. و این از باب مثال ذکر شده این را می فهمیم. وقتی از باب مثال می فهمد چه طور با این می تواند عرف را تخطئه کند؟ پس فی کمال السقوط است. این که عرض کردم این مطلب امام در این آیه ی شریفه یک مطلب جدیدی است که ایشان فرموده که اگر این تمام بشود که قبلاً مشکلی داشتیم و آن این است که ببینید اگر می فرمود که إعمل بالحق، یعنی حق را مورد حکم قرار می داد. خب می گفتیم خطاب به عرف دارد می کند بیان هم که نکرده که حق چه هست؟ خب پس معلوم می شود که به خودش واگذار کرده اطلاق مقامی این را اقتضاء می کند. اما اگر حق تلو خطاب قرار نداد. نه یک چیزی را دارد می گوید ما می فهمیم به قرینه که این از باب این است که آن باطل نیست و حق است. این جا هم آیا حق را هم به ما واگذار کرده؟

س: یعنی ممکن است که همین یک مصداق باشد؟

ج: نه. ولی ما نمی شناسیم. حق واقعی. ممکن است که ما نشناسیم. ما ملاک هستیم از کجا؟ یک بیانی باید بیارود که ما ملاک هستیم عرف ملاک هست.

اگر تلو خطاب قرار بدهد بفرماید إعمل بالحق، خب این درست است.

س: یعنی به قرینه ی مقابله در نمی آید که حق را می خواهد بگوید؟

ج: نه به قرینه ی مقابله می فهمیم که حکمش در این جا به علت حقانیت آن هست. این را فرمود. نه این که آن ...

س: نه بعد علت هم توی همین؟؟؟

ج: بله علت درست است. علت معمم و مخصص است.

س: اطلاق مقام داریم دیگر. وقتی که بیان نکرده؟؟؟

ج: نه علت درست است که معمم و مخصص است اما حق واقعی؟ یا حقی که تو می فهمی؟

س: حق واقعی ولی به اطلاق مقام طریق بر حق واقعی ???

ج: نه چون تلو حکم قرار نداده که.

س: نداده باشد. شما می‌گویید حق واقعی هست. اطلاق مقام می‌گوید آقا اگر حق واقعی را بیان نکردی من از

کجا استنباط بکنم؟

ج: خب برو پیرس.

این جای کلام یعنی این استدلال، خیلی استدلال خوبی هست این جای آن را باید ترمیم کرد. که این جا را اگر

بتوانیم درست کنیم. چون ما واقعاً برای شخصیت‌های حقوقی و این‌ها یک دلیل خیلی محکمی تا حالا نتوانستیم

بدهیم الا این بیان. این هم جواب اخیری است که ایشان دادند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.